

آنچه که در اختیار داشته‌اید، از آن شماست.

هنگامی که ما سرگرم بررسی کار خود و گردهم‌آوردن افراد خود بودیم، ناگهان به ما خبر آورده گفتند: اینک اَسود [در شعوب] است. شهر بن بادام به پیکار وی رفت. ما در انتظار دریافت خبر ایشان بودیم که با شگفتی آگاه گشتیم که اَسود، شهر را کشته است.

اسود بر صَهِید^{۱۳} و حَضْرَمَوْت تا استان طائف و تا بحرین، کمی مانده به عدن، دست یافت. مردم یمن با وی همداستان گشتند؛ ولی مردم قبیله عَک^{۱۴} در تهامه، در برابر او ایستادند... چون اسود کشتار بسیار کرد، قیس و فیروز و دادویه را ناچیز انگاشت.

آنگاه که ما در حَضْرَمَوْت در چنان وضعیتی به سر می‌بردیم و از هجوم خود اَسود یا گسیل داشتن سپاه‌هایی به پیکار ما و یا از هجوم آشوبگری دیگر در امان نبودیم، فرمانهای پیامبر خدا (ص) به دست ما رسید. پیامبر در آن نامه‌ها به ما دستور داده بود که مردان را به ایستادگی در برابر اَسود و یا هجوم بردن به وی، روانه کنیم و فرمان او را به همه کسانی که امید کارایی به آنها می‌رفت، برسانیم (= ۲۷۴). در این باره، مُعَاذ برای به کار بستن فرمانی که به وی داده شده بود، بپا خاست.

از جُشِیش دیلمی آورده‌اند که گفت: وَبَر بن یُحْنَس، نامه پیامبر (ص) را نزد ما آورد. پیامبر خدا در آن نامه به ما دستور داده بود که بر آیین خویش استوار باشیم و برای نبرد با اَسود چه به گونه هجوم ناگهانی و شیخون و چه پیکار رویاروی، به پا خیزیم و فرمان وی را به هر کس که به یاری و دین وی اطمینان داریم، برسانیم.

متن فرمان به دست نیامده است.

ما در این راه کوشیدیم. به مردم نامه نوشتیم و ایشان را به پیکار با دشمن فراخواندیم... در حالی که ما گرفتار دودلی بودیم و خطری بزرگ را در پیش پای خود می‌دیدیم، ناگاه از درگیری عامر بن شهر، ذی زُود، ذی مُرَّان، ذی الکَلَّاع و ذی ظَلِیم با اَسود آگاه گشتیم. آنان به ما نامه نوشتند و به یاری ما برخاستند. ما نیز به ایشان نامه نوشته دستور دادیم که هیچ چیز را جابه‌جا نسازند تا کار را استوار کنیم. از آنگاه که نامه پیامبر رسیده بود، ایشان برای نبرد با اَسود برانگیخته شده بودند^{۱۵}.
متن این نامه‌ها به دست نیامده است (= ۲۷۵-۲۷۶).

پیامبر (ص) به مردم نَجْران، به تازیان و جز تازیان آن سرزمین، نامه نوشت. آنان بر آیین خویش پایدار ماندند و به جایی دور رفته در آنجا گردهم آمدند.

متن این نامه در دست نیست (= ۲۷۷).

سپس مسلمانان، آزاد، زن اَسود را برای کشتن ناگهانی وی، با خود همداستان کردند. اسود، شوهر^{۱۶} این زن را کشته و او را به همسری خویش وادار ساخته بود. به دنبال این هماهنگی، مسلمانان، اَسود را کشتند. مردم صنعاء نیز همه کسانی را که برایشان وارد گشته بودند^{۱۷}، کشتند؛ ولی گروهی از ایشان، از مرگ رستند... اینان هنگامی که بیرون شهر رفتند، هفتاد تن از

اسبسواران و شترسواران خود را نیافتند. مسلمانان نیز هفتصدتن از افراد خانواده خویش را پیدا نکردند. هر دو گروه، به یکدیگر نامه نوشتند و پذیرفتند تا کسانی از مسلمانان که در دست هواداران اُسود هستند، به مسلمانان و کسانی از سپاهیان اُسود که در اختیار مسلمانان هستند، به آنان برگردانیده شوند، و این کار را کردند. طرفداران اُسود بی آنکه به پیروزی دست یابند، از صنعا بیرون رفتند و میان صنعا و نجران، به امدوشد پرداختند؛ و صنعا و جند از وجود ایشان پاك گشت و خداوند، اسلام را نیرومند گردانید و ما در راه فرمانروایی کوشیدیم.

یاران پیامبر(ص) به جایگاههای مأموریت خویش بازگشتند. ما مُعَاذ بن حَبِل را به فرمانروایی پذیرفتیم و او برای ما نماز می گزارد. خبر این پیروزی را برای پیامبر نوشتیم (= ۲۷۸). فرستادگان ما بازگشتند؛ در حالی که بامداد آن شب، پیامبر خدا(ص) در گذشته و ابوبکر به ما پاسخ داده بود. متن این نامه و پاسخ آن به دست نیامده است (= ۲۷۹).

چون پیامبر خدا(ص) در گذشت و اسامه از مدینه بیرون رفت، همه تازیان از اسلام بازگشتند. مُسَیْلَمَه در یمامه، طَلِیحَه در غَطَفَان و سَجَاح^{۱۸} تمیمی در میان قبیله خویش و ذَوَالْتَاچ (تاجدار) لُقَیْط بن مالک اَزْدی در عُمان، دعوی دریافت وحی داشتند^{۱۹}. فرستادگان پیامبر(ص) از یمن، یمامه و سرزمین بنی اسد؛ و نمایندگان کسانی که پیامبر(ص) درباره اُسود عَنَسی، مُسَیْلَمَه و طَلِیحَه به آنان نامه نوشته و فرمان خویش را بیان داشته بود، بازگشتند و خبرها و نامهها را آوردند (= ۲۸۰). آنان، نامهها را به ابوبکر دادند و گزارش خود را بازگفتند. اندکی بعد، نامههای نمایندگان پیامبر درباره شورش و نافرمانی همه یا برخی از مردم زیر پوشش فرماندهی ایشان، از هر سو رسید (= ۲۸۱). پس ابوبکر همچون پیامبر(ص) از راه گسیل داشتن فرستادگان، با شورشیان به پیکار پرداخت. فرستادگان قبایل را همراه با فرمان خویش بازگردانید. پس از رفتن آنان، ابوبکر پیکهای دیگری روانه کرد و برای رویارویی با دشمنان اسلام، در انتظار بازگشت اسامه ماند. دو قبیله عَنَس و ذُبَیَان، نخستین مردمی بودند که به جنگ با ابوبکر شتافتند و او پیش از بازگشت اسامه، با آنان به پیکار پرداخت (= ۲۸۱/الف)

متن نامه به دست نیامده است.

۱. رده به معنی بازگشت از اسلام است و اسم از کلمه ارتداد می باشد؛ و در آیه ۵۴ سوره مائده «مَنْ يَرْتَدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ...» و در سوره بقره/۲۱۷ «وَمَنْ يَرْتَدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ...»، نیز ارتداد در همین معنی به کار رفته است (بنگرید: لسان (۱۷۳/۳) - م.

۲. عَیْهَلَه بن كَمب بن عَوْف عَنَسی از قبیله منجج از مردم یمن، هنگامی که یمانیان به اسلام گرویدند، او نیز مسلمان گشت؛ ولی پس از مدتی، از اسلام روی گردانید و دعوی پیامبری کرد و يك ماه پیش از درگذشت پیامبر(ص) به دست فیروز دیلمی منسوب به قبیله جَمَیْر کشته شد (ابن هشام ۲۴۶/۴-۴۷؛ المعارف ۱۷۰، ۱۰۵ و ۵۹۷؛ الأعلام ۳۹۸/۵-۹۹) - م.

۳. طبری، ۱۷۹۶ - م.

۴. سمیراء یکی از منزلگاههای سر راه کوفه به مکه است (الجبال والأمكنة ص ۱۲۰). م.
۵. جبال پسر برادر طلحه بوده است (طبری، ۱۷۹۷). م.
۶. فرزندان سَظ بن زید مَنَاء بن تمیم را - به جز دو پسرش کُفب و عمرو - الأبناء می‌نامیدند. این قبیله، در ریگزار الذُهْناء، زندگی می‌کردند (الكامل، میرد ۳۰۴/۳؛ جمهره ص ۲۱۵؛ فرهنگ معین، ۲۹۱/۱). به آن دسته از ایرانیانی که همراه خورزاد پسر نرسی (وهرز)، برای یاری رساندن به سیف بن ذی یزن به یمن رفته بودند، الأبناء می‌گفتند؛ ولی جاحظ مردم خراسان را نیز الأبناء می‌خواند و در حالت نسبت، آنان را بنوی می‌نامد (التبیه و الاشراف، ۲۵۹؛ رسائل جاحظ ۹/۱، ۱۲، ۲۵...). چنین پیداست که تازیان، همه ایرانیانی را که به دنبال پیکارها به سوی جزیره العرب، کشانیده شده بودند، الأبناء می‌نامیده‌اند (البيان والتبيين ۱۱۴/۳ پانویست شماره ۵). م.
۷. (بنگرید: همین کتاب، ص ۳۶۶؛ نیز الاصابة ش ۱۲۸۲؛ أسدالغابة ۲۸۳/۱؛ الأهل به نقل از کنز العمال ص ۷۷.
۸. [نیز بنگرید: الاصابة ش ۷۰۳۷؛ أسدالغابة ۱۴۳/۳؛ إمتاع الأسماع، مقریزی (خطی) ص ۱۰۲۵، وی او را: اسمیغ بن ناکور، نامیده است]؛ بمب ش به نوالکلاع و نام او سمیغ بن خوشب است. وی خود را بزرگ پنداشته تا بدان پایه که دعوی خدایی کرده بود. پیامبر خدا (ص) به دست جریر بن عبدالله به وی نامه نوشت، ولی پیش از بازگشت جریر، پیامبر خدا درگذشت. نوالکلاع تا روزگار عمر، بر عقیده خود، استوار ماند و سپس به اسلام روی آورد.
۹. نیز بنگرید: بیج ش ۲۰۰۸ بت ۷۱/۲؛ کنز العمال ج ۵ ش ۵۶۹۶ از ابونعیم؛ إمتاع، مقریزی (خطی) ص ۱۰۲۵، وی او را خوشب بن طحمة، نامیده است.
۱۰. نیز بنگرید: الأهل ص ۶۲.
۱۱. طبری ص ۱۷۹۸-۱۷۹۹ (سال ۱۱ هـ). م.
۱۲. نام جایی است در یمن. نام یکی از استانهای یمن است (الجبال والأمكنة، ص ۴۹، یاقوت ۱۲۷/۲). م.
۱۳. صَهید به فتح «صاد» و کسر «یا» بیابانی است میان یمن و حَضْرَمَوْت (یاقوت ۴۳۸/۳). م.
۱۴. بنگرید: الاثتقاق، ۵۶. م.
۱۵. طبری ص ۱۸۵۸-۱۸۵۶. م.
۱۶. شوهر پیشین زن اَسود، شهر پسر بادم، یکی از کارگزاران پیامبر (ص) در یمن بود (طبری ص ۱۸۵۲ و ۱۸۵۸). م.
۱۷. یعنی کسانی از یاران اَسود را که به صنعاء آمده بودند. م.
۱۸. وی زنی از قبیله بنی یزبوع بود که همسر سَیلمه گشت و دعوی پیامبری نمود و گروهی از بنی تمیم نیز پیرو او گشتند (المعارف، ۴۰۵). م.
۱۹. تَوْحی: اتعای دریافت وحی. م.

۲۸۲

نامه سرگذشاده ابوبکر به همه از دین برگشتگان (مرتدان)

طبری ص ۱۸۸۱-۱۸۸۴؛ الأکوع الخوالی ص ۱۵۳-۱۵۵ (وی به کتاب تاریخ خطی ناشناخته نیز ارجاع داده است).
مقابله کنید: ابن سعد ۲/۴ ص ۷۸.

هنگامی که آسامه پس از هجوم به ایل الزیت و به دست آوردن غنایم به مدینه بازگشت، و خود و

سپاهیان‌اش آسودند، چون زکات بسیاری فراهم آمده بود که فزونی‌تر از هزینه زندگی مسلمانان بود، ابوبکر گروه‌هایی را بسیج کرد و یازده سپاه فراهم آورد. به هر يك از فرماندهان سپاه دستور داد تا به هر گروه از مسلمانان که توان پیکار دارند، برخورد، آنان را به نبرد با دشمن فراخوانند و تنی چند از نیرومندان را برای دفاع از سرزمینشان، به جای گذارند.

(۱) سپس خالد بن ولید را به فرماندهی سپاهی برگزید و به وی دستور داد که به پیکار طلیحه بن خویلد رود و پس از به پایان بردن کار او، چنانچه بتواند، در بطاح^۱ به سوی مالک بن نویره، پیش رود. (۲ و ۳) عکرمه بن ابوجهل را سرکرده سپاهی ساخت و به وی فرمان داد که به کارزار مسیلمه رود؛ و شرحبیل بن حسنه را در پی عکرمه گسیل داشت و به وی دستور داد که پس از انجام گرفتن کار یمامه، با سپاه خویش به قضاعه پیوندد.

(۴) مهاجر بن ابی‌امیه را به فرماندهی سپاهی گماشت و به او دستور داد که با لشکریان عَنَسِی پیکار کند و در برابر قیس بن مکشوح و یاران یمنی وی، به ابناء یاری دهد و پس از آن در حَضْرَمَوْت، به سوی قبیله کینه پیش رود.

(۵) خالد بن سعید بن عاص را — که پس از شورش مردم یمن، کار خود را رها کرده از آنجا آمده بود — با سپاهی به الحَمَقَتَیْن در بلندیهای شام روانه ساخت.

(۶) عمرو بن عاص را با سپاهی به سوی گروههای قضاعه، ودیعه والحارث گسیل داشت.

(۷) حذیفه بن محصن غلفانی را با لشکری مأمور پیکار با مردم دَبَا^۲ در (عُمان) ساخت.

(۸) عَرْقَجَه بن هرثمه را با سپاهی، به مَهْرَه روانه ساخت.

(۹) طَرِيفَه بن حاجز را با لشکری برای پیکار با بنی سُلَیْم و همدستان ایشان از قبیله هوازن فرستاد.

(۱۰) به سُوَیْدِیْن مَقْرَن فرمان داد که با لشکریان خود، راهی تِهَامَه یمن گردد.

(۱۱) علاء بن حَضْرَمَی را با جنگاوران، به بحرین گسیل کرد.

فرماندهان، در ذی القِصَه^۳ از یکدیگر جدا گشته به سوی هدفهای خویش به راه افتادند و جنگاوران هر يك از فرماندهان نیز، به آنان پیوستند. ابوبکر فرمان خویش را به پیکارگران ابلاغ کرده بود. وی به همه مرتدانی که این لشکرها را به سوی آنان گسیل داشته بود، نامه‌ای^۴ نوشت: به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

از ابوبکر جانشین پیامبر خدا به همه آنان که این نوشته به دستشان می‌رسد، چه آنان که بر اسلام خویش پایدار مانده یا آنان که از آن روی گردانیده‌اند: درود بر آنکس که پیرو راستی گشته و پس از یافتن راه راست، به سوی گمراهی و نابینایی بازنگشته است. من به راستی همراه شما آفریدگاری را که جز او خدایی نیست، می‌ستایم و گواهی می‌دهم که خدایی جز خداوند یکتای بی‌همتا، نیست و محمد بنده و فرستاده اوست. به آنچه که او آورده است، زبان می‌گشاییم و گردن

می‌نهیم؛ و هر کس را که از پذیرفتن آن سرباز زند، بی‌دین می‌پنداریم و با وی به پیکار برمی‌خیزیم. پس از ستایش و سپاس آفریدگار: بی‌گمان خداوند بلندپایه محمد را بسان چراغی فروزان، همراه با حقیقت و راستی برای رساندن پیام بیم و امید خویش به مردم؛ و فراخواندن ایشان به سوی خدا — با رخصت خویش — به سوی آفریدگان خود فرستاده است؛ «تا زندگان خردمند را هشدار دهد، و کلمه عذاب بر کافران مسلم گردد»^۵. پس خداوند کسی را که به دعوت وی پاسخ گفت، به راه درست راه نمود؛ ولی پیامبر خدا به فرمان او هر کس را که از خدا روی گردانید، بکوفت تا خواسته یا ناخواسته به اسلام روی آورد.

سپس خداوند، پیامبر خویش را پس از اجرای فرمان خود و اندرز دادن امت خویش، بمیرانید و فرمان خود را بر وی روان ساخت. خداوند این معنی را در کتابی که فرو فرستاده، بر پیامبر و پیروان اسلام روشن ساخته و گفته است: «(ای رسول) شخص تو و همه خلق البته به مرگ از دنیا خواهید رفت»^۶. نیز گفته است: «ما برای هیچ انسانی در این جهان جاودانگی ندادیم، آیا اگر تو بمیری ایشان جاودانه خواهند زیست؟»^۷ و نیز گفته است: «محمد جز پیامبری که پیش از وی پیامبرانی بوده و در گذشته‌اند، کس دیگری نیست؛ آیا اگر وی بمیرد یا کشته شود، شما از اسلام به کفر باز خواهید گشت؟ هر کس از دین خویش باز گردد، هرگز زبانی به خداوند نخواهد رسانید؛ ولی خدا به سپاسگزاران پاداش خواهد داد.»^۸ از این رو کسی که محمد را می‌پرستیده، به راستی بداند که محمد مرده است؛ ولی آن کس که خدای یگانه بی‌همتا را می‌پرستیده بداند که خداوند، رفتار او را زیر نظر دارد و وی زنده است و نمی‌میرد و هستی آفریده‌ها بدو باز بسته است. «خواب اندک و گران، او را فرامی‌گیرد»^۹. او نهبان فرمان خویش است. از دشمن خود، کین می‌ستاند و او را کیفر می‌دهد.

همانا من شما را به پرهیز از نافرمانی خدا و برخورداری و بهره‌مندی از نعمتهای وی، و نیز به آنچه که پیامبرتان (ص) آورده است، فرامی‌خوانم و از شما می‌خواهم که به کمک راهنمایی خداوند، راه یابید و به دین وی پناه برید. زیرا آن کس را که خدا راه ننماید، گمراه گردد و هر که را که او از گزند باز ندارد، گرفتار خواهد گشت؛ و هر کس را که او دوست نگیرد، خوار می‌گردد. از این رو آن کس را که خداوند راه نموده، وی در راه راست گام نهاده، و هر کس را که او گمراه ساخته، گمراه گشته است. آفریدگار بلندپایه گفته است: «هر کس را خدا به راه راست آورده وی راه یافته است، و هر کس را که او گمراه ساخته است، هرگز برای وی یاور و رهبری نخواهی یافت»^{۱۰}. تا کسی هستی خدا را باور نکند، هیچ کرداری در این جهان و نیز هیچ توبه و سربهایی در آن جهان از وی پذیرفته نخواهد گشت.^{۱۱}

به راستی خبر آن دسته از شما که پس از پذیرفتن اسلام و به کار بستن دستورهای آن، به دلیل بیگانگی با خدا و ناآگاهی از فرمان وی، و گردن نهادن به فرمان شیطان، از آن روی برتافته‌اند، به

من رسیده است. خداوند بلندپایه گفته است: «و آنگاه را به یادار که به فرشتگان گفتیم در برابر آدم، سر بر خاک نهید، و همگان جز ابلیس، سر بر خاک نهادند؛ وی چون از پریان بود، از فرمان پروردگار خویش سرپیچید. آیا با اینکه او و فرزندان او دشمن شما هستند، ایشان را به جای من به دوستی برمی‌گزینید؟ شیطان برای ستمکاران چه جانشین بدی است!»^{۱۲} نیز گفته است: «بی‌گمان شیطان دشمن آشکار شماست و او را دشمن خویش بدانید. او گروه یاران خود را برای رهسپار گشتن به دوزخ فرامی‌خواند.»^{۱۳}

من فلان کس را با لشکری از مهاجران و انصار و پیروان نیکی، به سوی شما گسیل داشته و به وی دستور داده‌ام که پیش از فراخواندن مردم به سخن و دین خدا، با کسی پیکار نکند. از این‌رو، هر کس سخنان وی را بپذیرد و بر آنها گردن نهد، دست از نافرمانی بردارد و کار نیک انجام دهد، فرستاده من کردار وی را خواهد پذیرفت و به وی یاری خواهد کرد. ولی هر کس سرکشی کند، به او دستور داده‌ام که در برابر چنین رفتاری با وی پیکار کند و از آن پس به هر یک از ایشان دست یابد، وی را زنده نگذارد؛ ایشان را با آتش بسوزاند و به سخت‌ترین شیوه کشتار، بکشد. زنان و فرزندان ایشان را اسیر گیرد و از هیچ کس جز اسلام چیزی نپذیرد. پس هر کس از او پیروی کند، خود وی سود خواهد برد، و هر کس او را تنها گذارد، هرگز آفریدگار جهان را ناتوان نخواهد ساخت. به فرستاده خویش فرمان داده‌ام که نوشته مرا در هر انجمنی برای شما بخواند. وسیله فراخواندن مردم به اسلام، اذان است. چنانچه مسلمانان اذان بگویند و آنان نیز اذان بگویند، از ایشان دست بردارید؛ ولی در صورتی که به گفتن اذان تن در ندهند، اما نشان مدهید. اگر اذان گفتند، آنچه را که باید پردازند، از ایشان بخواهید. چنانچه نپذیرفتند، بی‌درنگ بر آنان بتازید. اما چنانچه به پرداخت آن گردن بنهند، فرستاده من از ایشان خواهد پذیرفت و آنان را به کاری که درخور ایشان است، وادار خواهد ساخت.

۱. بطاح به ضم «ب» نام آبی است در سرزمین بنی‌اسد. در اینجا بود که نبرد میان مسلمانان به سرداری خالد بن ولید و از دین برگشتگان به فرماندهی مالک بن نویره رخ داد و مالک نویره، به دست یکی از مسلمانان، کشته شد (یاقوت ۶۶۱/۸). م.
۲. نیز بنگرید: پیمان ۷۸ الف.
۳. نوالقصة نام جایی است در بیست و چهار مایلی مدینه بر سر راه رتبه. پیامبر خدا (ص) محمد بن مسلمه را از همین جا به نزد بنی ثعلبه بن سعد فرستاد (یاقوت ۱۲۵/۴-۲۶). م.
۴. نامه‌ای سرگشاده و یکسان برای همه. م.
۵. سوره یس ۷۰/۱، نیز بنگرید: پانوشته‌های پیمانهای ۵۳ و ۷۶. م.
۶. سوره زمر ۳۰/۳۰، نیز جوامع الجامع ص ۴۱۲. م.
۷. سوره انبیا/۳۴، جوامع الجامع ص ۲۹۰. م.
۸. آل عمران / ۱۴۴، ماخذ پیشین ص ۷۰. م.
۹. بقره/۲۵۵. م.

۱۰. بنی اسرائیل/۹۷، نیز جوامع الجامع، ص ۲۶۰. م.
 ۱۱. مفردات راغب، ص ۳۲۶. نیز بنگرید: پانوشت پیمان (الف/۲۸۷) «صَرْف و عَذْل». م.
 ۱۲. سوره کهف/۵۰؛ نیز جوامع الجامع، ص ۲۶۷. م.
 ۱۳. سوره فاطر/۶. م.

(۲-۱/۲۸۲)

نامه نگاری عبدالله بن عبدالله مدائنی با ابوبکر

الاکوع الحوالی ص ۱۶۴ (به نقل از تاریخ ناشناخته).

عبدالله بن عبدالله مدائنی به ابوبکر، نامه نوشت و از او درخواست کرد که بهوی اجازه دهد تا با نجرانیان به سوی مردم صنعاء رود.
 متن نامه در دست نیست.
 ابوبکر به وی نوشت:

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

از عتیق^۱ بن عثمان جانشین پیامبر خدا(ص) به کافران صنعاء:

تندرستی و دورماندن از گزند، از آن کسی است که پیرو راستی گردد. بی شک ما نیکوترین رفتار را با شما در پیش خواهیم گرفت. خداوند، محمد را «همراه با راستی و آیین حق، برانگیخت تا به رغم مشرکان، آیین وی را بر همه آیینهای جهان، چیره گرداند» (سوره الصف ۶۱/۲۹). این سخنی است، به حقیقت، راست و وعدهای است، به راستی انجام پذیر. چنانچه مردم فرمان خدا را نادیده گیرند، خداوند خود آن را فرو نخواهد گذاشت و هر امتی را عنری بوده که به سهل انگاری پیرامون آن گشته (و بدان متعز شده است)^۲. آنکه رست، رست و آنکه تباه گشت، تباه گشت. شما به دلیل اسلام آوردن و گرایش به آن، در نظر من از آن کسانی بودید که می گفتم: به یاری ایشان با از دین برگشتگان، پیکار خواهیم کرد و هیچ کس را با آنان توان کارزار نخواهد بود. از ایشان می توان امید یآوری داشت؛ ولی نمی توان با آنان به دشمنی برخاست.

برخی از شما در آشوب اسود عَنسی با وی بودید و خداوند، شما را از گزند آن فتنه دور داشت. سپس مُعَاذِ جَبَلِ نَزْدِ شَمَا آمد و به دعوت وی پاسخ گفتید. پس از آن مُهَاجِرِ بَه سَوِی شَمَا آمد و تا پیامبر اسلام زنده بود وی با شما به سر برد. چون پیامبر درگذشت، بهوی اعلام جنگ دادید و او را به

کشتن تهدید کردید.

امید بازگشت به اسلام، مرا از آن بازداشت که این عید مدائنی و همراهان او را بر شما چیره سازم. خداوند آنچه را که من از آن نومید نگشته‌ام، پیش نیاورد. چنانچه به اسلام بازگردید، به آیینی روی می‌آورید که زمانی دراز خداوند از رهگذر آن، به شما سود رسانده است. و اگر نپذیرید بی‌گمان، آفریدگار هستی، دارای آنچه‌ان سپاهی پیروزمند و لشکری دشمن‌شکن است که دنبالهٔ مردمان ستمگر را خواهند برید.

و سپاس خدای را که پروردگار جهانیان است.

۱. عتیق نام ابوبکر است. بنگرید پ ۵/۲۸۳. م.

۲. نیز توبه/۳۴، و بنگرید: تبیان ۲۰۹/۵. م.

۳. متن «وقد كانت لكل أمة عنرسها(?) حوله» چون ضبط کلمه «سها» بر مؤلف متن مجهول بوده است، به قیاس ترجمه شد. م.

(۳/۲۸۲)

به سرپرستی گماردن فیروز بر سرزمین یمن و گرایش شعوبی

طبری ۱۹۸۹/۱-۱۹۹۰ (سال ۱۱) الأکوع الحوالی ص ۱۶۶-۱۶۷.

چون ابوبکر به حکومت رسید، به فیروز فرمانروایی داد.

متن فرمان به‌دست نیامده است.

پیش از آن ایشان، یعنی او و دادویه و جُشیش و قیس، هم‌پیمان و یاور یکدیگر بودند. وی، آن نامه را به شماری از بزرگان یمن نوشت. بنگرید به نامهٔ زیرین (۴/۲۸۲):

چون (قیس بن مکشوح) از آن آگاه گشت، به فوالکلاع و یاران وی پیام داد که الأبناء در سرزمین شما بیگانه و در میان مردم شما در آمدوشدند. اگر ایشان را به حال خود گذارید، پیوسته به زیان شما کار خواهند کرد. من برآنم که پس از کشتن سران ایشان، آنان را از سرزمینمان بیرون رانم. فوالکلاع و یاران او خود را کنار کشیده از اندیشهٔ قیس روی گردانیدند. نه به وی و نه به الأبناء، یاری نکردند و گفتند: ما را با آنچه که در آنجا می‌گذرد، کاری نیست. تو خود، رهبر آنان و ایشان یاران تواند.

(۴/۲۸۲)

نامه ابوبکر به عمیر ذی‌مرآن و دیگران، پیرامون یاری رساندن به پارسیان مسلمان (الأبناء) و دفاع از آنان

طبری ص ۱۹۸۹ (سال ۱۱): الأکوع الحوالی ص ۱۶۳.

هنگامی که خبر درگذشت پیامبر اسلام (ص) به یمن رسید، پیمان‌شکنان، پیمان‌گسستند و قیس بن مکشوح، به کار کشتن فیروز، دادویه و جُشیش پرداخت. ابوبکر، نامه زیر را نوشت:

از ابوبکر جانشین پیامبر خدا (ص) به عمیر اُفلح ذی‌مرآن، سعید بن عاقب ذی‌زود، سَمیفع بن ناکور ذی‌الکلاع و حوشب ذی‌ظلم و شهر ذی‌یناف:

اما بعد: الأبناء را در برابر دشمنانشان یاری دهید و در پناه خود بگیرید. از فیروز سخن شنوید و همراه وی تلاش کنید؛ زیرا که من او را به فرمانروایی برگزیده‌ام.

(۵/۲۸۲)

نامه ابوبکر به فرماندار طائف، درباره گسیل کردن داوطلبان جهاد به کارزار با دشمن

طبری ص ۱۹۸۸ (سال ۱۱).

ابوبکر به عثمان بن ابوالعاص نوشت که گروهی از سپاهیان را بر مردم طائف بگمارد؛ بر هر بخشی به اندازه نیاز آن. مردی را که مورد اعتماد خود اوست، به فرمانروایی ایشان برگزیند. وی بر هر بخشی بیست مرد گماشت و فرماندهی آنان را به برادر خود سپرد.

(۶/۲۸۲)

نامه ابوبکر به فرماندار مکه، درباره گسیل کردن داوطلبان جهاد، به کارزار با دشمن

طب ص ۱۹۸۸-۱۹۸۹ (سال ۱۱).

ابوبکر به عتاب بن اسید نوشت:

پانصد سوار که دارای اسبانی نیرومند^۱ باشند، بر مردم مکه و پیرامون آن بگمار و سرپرستی آنان را به مردی که به درستی وی اطمینان داری، واگذار.

سپس وی، آن شخص را معلوم کرد و فرماندهی آنان را به خالد بن اسید سپرد و دستور داد که فرماندهان همه گروهها تا رسیدن فرمان ابوبکر و آمن بن مهاجر، در حال آمادهباش^۲، به سر برند.

۱. فلان قوی مقو: فالقوی فی نفسه والمقوی فی دابته: قوی کسی را گویند که خود نیرومند است و مقوی به کسی گویند^۳، دارای چهارپایی نیرومند باشد. در حدیث است که در غزوة تبوک پیامبر گفت: «يَخْرُجُنَّ مَعَنَا إِلَّا رَجُلٌ مُقَوٌّ» یعنی تنها کسی یا ما بیاید که دارای مرکبی نیرومند است (لسان ۲۰۷/۱۵). م.
۲. فلان قائم علی رجله... یعنی آماده انجام دادن کاری است (لسان ۱۱؛ مفردات راغب، ص ۳۲۶. نیز بنگرید: پانوشت پیمان ۲۸۷/الف) «صَرْفٌ وَ عَدْلٌ». م.

۲۸۳

فرمان ابوبکر به سران لشکرهایی که برای پیکار با مرتدیان گسیل داشته بود

طبری ۱۸۸۴-۱۸۸۵؛ قلقش ۱۹۲/۱۰-۱۹۳.

فرستادگان، همراه با فرمانهایی [که در پیمان شماره ۲۸۲ از آنها یاد شد]، روانه گشتند؛ و فرماندهان نیز که با خود، فرمانهایی می بردند، بیرون رفتند:

این، فرمانی است از سوی ابوبکر جانشین پیامبر خدا(ص) برای فلان کس، آنگاه که وی را همراه با مردی به جنگ از دین بازگشتگان گسیل داشت. ابوبکر از وی می خواهد که در حدّ توان

خویش، در همه کارهای خود، در نهان و آشکار، از نافرمانی خدا بپرهیزد. بهوی دستور می‌دهد که در به کار بستن فرمان خدا بکوشد و با آنان که از خدا روی گردانیده و از اسلام به آرزوهای شیطان بازگشته‌اند، پس از بیان عنر خویش^۲ از راه فراخواندن آنان به اسلام، پیکار کند.

اگر به دعوت وی پاسخ دهند، از آنان دست بازخواهد داشت؛ ولی اگر پاسخ ندهند، وی برایشان خواهد تاخت تا به فرمان او گردن نهند. پس از آن، ایشان را بهسود و زیانشان آگاه خواهد ساخت؛ پس آنچه را که باید بپردازند، از ایشان بازمی‌ستاند و آنچه را که از آن ایشان است به آنان می‌دهد. به مرتدان مهلت نخواهد داد و مسلمانان را از پیکار با دشمنانشان، باز نخواهد داشت.

از این‌رو هر کس سر به فرمان آفریدگار توانا و بزرگ نهد و هستی وی را باور کند، فرستاده من آن را از وی خواهد پذیرفت و با نیکی به وی یاری خواهد کرد. او تنها با کسی که خدا را باور ندارد پیکار می‌کند تا وی آنچه را که از سوی خدا آمده است، بپذیرد. چنانچه دعوت به اسلام را بپذیرد، کسی با وی کاری نخواهد داشت و پس از آن، حساب آنچه که او در درون خویش پنهان دارد، با خدا خواهد بود. هر کس به دلیل دشمنی، دعوت خدا را نپذیرد، در هر جا باشد و به هر کجا که رسیده باشد، با او پیکار خواهند نمود و وی کشته خواهد گشت؛ و نماینده من از هیچ کس بهجز اسلام، هیچ چیز نخواهد پذیرفت. پس هر کس دعوت او را بپذیرد و بر آن گردن نهد، نماینده من، از وی خواهد پذیرفت و او را آگاه خواهد ساخت. ولی کسی که دعوت او را نپذیرد، با وی پیکار خواهد کرد. اگر خداوند او را (نماینده ابوبکر را) بر دشمن چیره سازد، وی را با سلاح و آتشها خواهد کشت. سپس آنچه را که خداوند بهره وی ساخته است، در میان مسلمانان بخش می‌کند، بهجز خمس که آن را نزد ما خواهد فرستاد.

فرستاده من باید همراهان خویش را از شتابزدگی و تبهکاری بازدارد. پیش از شناختن بیگانگان و پی‌بردن به هدفهای ایشان، آنان را به میان مسلمانان راه ندهد؛ نیز لازم است که مسلمانان آگاه (و مطمئن) شوند که ایشان جاسوس نیستند تا از سوی آنان زبانی به مسلمانان نرسد.

فرستاده من باید با مسلمانان رفتاری میانه در پیش گیرد و به هنگام پیمودن راه و فرود آمدن در منزل، با آنان به‌ترمی رفتار کند. از ایشان دلجویی کند و کسی را به پیش افتادن از دیگران، وادار نسازد، و مسلمانان را به داشتن رفتاری نیک و گفتاری نرم، سفارش کند.

۱. در طبری آمده است که فرستادگان، پیشاپیش سپاهیان بیرون رفتند (تاریخ الزسل ۴/۱۸۸۴). م.

۲. در مثل آمده است: «فَذَاغْنَرُ مِنْ أَنْزَرٍ» یعنی کسی که تو را هشدار داد، بهراستی که عنر خود را به کمال رسانیده یعنی حجت را تمام کرده است (فصل المقال، ۳۲۵؛ المستقصى فی امثال العرب، ۱/۲۴۰. نیز بنگرید: پیمان ۵/۳۸۳). م.

(۲-۱/۲۸۳)

دو فرمان از ابوبکر به عمرو بن عاص در عُمان، و به ابان بن سعید در بحرین

کتاب الرُّهه، واقدی ص ۲۴-۳۰.

ابوبکر آهنگ آن دارد که خود به پیکار از دین برگشتگان (مرتدان) برود. مسلمانان وی را از این کار بازداشته به او می‌گویند: ای جانشین پیامبر خدا! تو را به آفریدگار جهان سوگند می‌دهیم که به تن خویش به پیکار آنان نروی. تو خود به‌خوبی می‌دانی که اگر کشته شوی، مرگ تو به نابودی مسلمانان خواهد انجامید. تو در مدینه بمان ولی به عمرو بن عاص نامه بنویس [۱/۲۸۳] که از عُمان نزد تو آید. نیز به ابان بن سعید، دستور ده [۲/۲۸۳] که از بحرین سوی تو آید. همه سپاهیان را نزد خود گردآور و سپس سرپرستی آنان را به مردی بسیار... و او را به پیکار با دشمنان خدا یعنی از دین برگشتگان بفرست.

متن این دو نامه، به دست نیامده است؛ جز آن که در این روایت آمده است که عمرو بن عاص گفت: «این نامه ابوبکر است که به‌دست من رسیده و در آن، به من دستور داده است که نزد وی بازگردم».

(۴-۳/۲۸۳)

نامه ابوبکر درباره بحرین

کتاب الرُّهه، واقدی ص ۱۰۶-۱۱۶.
نیز بنگرید: نامه شماره ۲۸۲ (۱۱).

چون ابوبکر (رض) در این نوشته نگریست، بسیار اندوهگین گشت. زیرا در آن نوشته، از قبیله عبدالقیس و گردهم آمدن پارسیان کافر و مردم قبیله بکرین و ائیل با عبدالقیس، سخن رفته بود. از این‌رو وی یکی از مسلمانان را به نام علاءِ حَضْرَمِی فراخواند و پرچمی به‌دست وی داد و دوهزار تن از مردان مهاجر و انصار را با وی همراه ساخت....

[پس مسلمانان به پیروزی رسیدند] و علاء حَضْرَمِی، غنایم به‌دست آمده را گرد آورد و یک پنجم

(خمس) آن را جدا کرد و نزد ابوبکر صدیق (رض) فرستاد، و به ابوبکر نامه نوشت [۳/۲۸۳] و او را از پیروزی که خداوند در بحرین نصیب ایشان ساخته بود، آگاه ساخت. ابوبکر پاسخ نامه وی را نوشت (۴/۲۸۳) و او را به فرمانروایی بحرین گماشت. متن این دو نامه، در دست نیست.

۱. متن «آیات» و مراد از آیات، سطور نامه‌ای است که به ابوبکر رسیده بود. — م.

(۵/۲۸۳)

نامه ابوبکر به همه بنی اسد

کتاب الرثة، واقدی ص ۳۶-۳۹.
مقابله کنید: الکنی، دولابی ج ۷/۱.

سپس ابوبکر خالد بن ولید را فراخواند و پرچمی به دست وی داد و لشکریان را همراه او ساخت و به او گفت:

ای خالد! به سوی طلیحة^۱ بن خوئید اسدی و کسانی از بنی اسد و غطفان^۲ و قزازه که با وی هستند، برو... اگر خداوند تورا بر طلیحة بن خوئید و یاران او پیروز گردانید، در البطاح^۳ — از سرزمین تمیم — به سوی مالک بن نویره و یاران وی بشتاب...

سپس ابوبکر به ایشان نوشت:

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

از بنده خدا، ابن عثمان^۴ جانشین پیامبر خدا (ص) به همه مردم از خاص و عام که این نوشته من بر آنان خوانده شود، چه آنان که بر اسلام خود پایدار مانده یا آنان که از آن، روی گردانیده‌اند:

درود بر کسی که پیرو راستی گشت و از گمراهی و تباهی روی گردانید. من گواهی می‌دهم که آفریدگاری جز خدای یگانه بی‌انبار، نیست. نیز گواهی می‌دهم که محمد بنده و فرستاده او است که وی را «همراه با راستی و آیین استوار، به پیامبری برگزید تا بهرغم خواسته کافران، آیین او را بر همه آیینهای جهان، چیره سازد»^۵. نیز برای آنکه وی زنده‌دلان را هشدار دهد و سخن عذاب بر کافران مسلم گردد^۶. خداوند کسی را که به وی روی آورد، به راه راست، راه می‌نماید و آن کس را که از وی روی گرداند، به حق و دادگری کیفر خواهد داد^۷.

هان! آگاه باشید که من شما را به پرهیز از نافرمانی خدا سفارش می‌کنم و به آنچه که پیامبرتان محمد(ص) آورده است، فرامی‌خوانم. بی‌گمان، دریافته‌اید که هر کس وجود خدا را باور نکند، گمراه است؛ و آن کس را که خداوند پناه ندهد، ترسان و هر کس را که او نگاه ندارد، تباه خواهد گشت. آن کس را که او راستگو نخواند، دروغگو و هر که را که او خوشبخت نسازد، بدبخت است. هر کس را که وی روزی ندهد، محروم و آن کس را که او یاری ندهد، خوار است.

هان ای مردم! به مدد راهنمایی پروردگار خود و به کمک آنچه که پیامبرتان آورده است، به راه راست گام نهید؛ زیرا «آن کس را که خداوند، راه نماید، راه یافته است و آن کس را که او گمراه سازد، هرگز سرپرست و راهبری برای وی نخواهی یافت.»^۸

بهراستی که من از بازگشت برخی از شما از آیین خویش — پس از پذیرفتن و به کار بستن قوانین آن — آگاه گشته‌ام. این رفتار، به سبب ناآگاهی شما نسبت به خداوندگار توانا و بزرگ و نادانی شما درباره فرمان وی و نیز به دلیل پیروی از شیطان، از شما سرزده است. «شیطان دشمن آشکار شماست، از این رو وی را دشمن خویش بشمار آورید؛ او پیروان خود را تنها بدان جهت فرامی‌خواند که در میان زبانه آتش دوزخ، جای گیرند.»^۹

پس از این یادآوریها، من خالد بن ولید را با لشکری از مهاجران و انصار، به سوی شما گسیل داشته و به وی فرمان داده‌ام که پیش از فراخواندن به سوی خدای توانا و بزرگ و از میان برداشتن بهانه و اعلام هشدار، با کسی پیکار نکند. پس هر کس فرمان برد و به گروه مسلمانان پیوندد و از راه سرکشی به آنچه که از اسلام آگاهی دارد، روی آورد و سپس از کردار بد خویش، به سوی خدا بازگردد و رفتاری شایسته در پیش گیرد، خالد این عمل او را می‌پذیرد و در این راه به وی یاری خواهد کرد.

هر کس پس از دعوت خالد بن ولید و از میان بردن بهانه، از بازگشت به اسلام سر باز زند، به خالد دستور داده‌ام که با یاوران دین خدا که همراه او هستند، با چنین کسی به سخت‌ترین پیکار پردازد و به هر کس که دست یابند، او را در آتش بسوزانند و فرزندان و زنان را اسیر گیرند و داراییها را ضبط کنند. که گفته‌اند: «آنکس که هشدار داد، براستی حجت را تمام کرد!»^{۱۰}

درود بر بندگان مؤمن خدا. هیچ‌گونه توان و نیرویی جز از سوی خداوند بلندپایه بزرگ، پدیدار نیست.

[سپس فرمان را در پیچید و مهر کرد و به خالد داد و به وی دستور داد که برابر نوشته آن، رفتار کند.]

۱. طَلِيحَةُ بنِ خُوَيْلِدِ پیامبرِ دروغین، یکی از زبان‌آوران و دلبران عرب به‌شمار می‌آمد. وی در سال نهم هجری نزد پیامبر (ص) آمد و مسلمان گشت؛ ولی در بازگشت به سرزمین خود، از اسلام روی گردانید و دعوی پیامبری نمود و بنی‌اسد، طیّء و غطفان، به‌وی گرویدند. وی سپس مسلمان گشت و در روزگار حکومت عمر، نزد وی آمد و عمر اسلام او را پذیرفت و در سال ۲۱ هـ . درگذشت (جمهوره ص ۱۹۶؛ الأعلام ۳/۳۲۲-۲۳). م.
۲. غطفان بن سعد بن غیلان از مُضَر، نیای کهن جاهلی و نام قبیله بزرگی است که تیره‌های بزرگی همچون: باهله، اَشْجَع، دُبیان و... از آن جدا گشته‌اند. جایگاه‌های زندگی ایشان، آن سوی وادی القُری و دو کوه طیّء بود. در دوره جاهلیت، القُری که از درختی و بتی تشکیل شده بود، بت این قبیله به‌شمار می‌آمد. خالد بن ولید، درخت را برید و بت را درهم شکست (الاشتیاق ص ۲۶۹؛ الأعلام ۶/۳۱۳). م.
۳. بطاح به ضم «ب» نام آبی است در سرزمین بنی‌اسد. در اینجا بود که نبردی میان مسلمانان به سرداری خالد بن ولید و از دین برگشتگان به فرماندهی مالک بن نویره، رخ داد و مالک بن نویره به دست یکی از مسلمانان کشته شد (یاقوت ۱/۶۶۱). م.
۴. نام ابوبکر، عتیق و نام پدر وی عثمان و کنیه عثمان، ابوقحافه بوده است (الاشتیاق ص ۰۴۹). م.
۵. سوره صفا ۹/ م.
۶. سوره یس/ ۷۰، نیز بنگرید: پیمانهای: ۵۳، ۷۶ و ۲۸۲. م.
۷. بنگرید: پ ۲۸۲. م.
۸. اسراء/ ۹۷. م.
۹. سوره فاطر/ ۶. م.
۱۰. «قَدْ أَغْتَرَّ مَنْ أَنْتَرَّ»: مثلی است درباره کسی که دیگری را نسبت به گرفتاری که ممکن است در سر راه وی پدید آید، آگاه ساخته هشدار دهد و از این رهگذر، راه سخن دیگران را بر خود ببندد (فصل المقال فی شرح کتاب الأمثال، ابوعبید بکری ص ۳۲۵؛ المُستقنی فی أمثال العرب، زمخشری ۱/۲۴۰؛ لسان ۴/۰۵۴۵).

(۶/۲۸۳)

فرمان ابوبکر به خالد درباره مُستیلِمه کذاب (دروغگو)

کتاب الرُّهه، واقدی ص ۷۱-۷۲.

سپس ابوبکر به خالد بن ولید که در آن روز، در بطاح (بخشی از سرزمینهای تمیم) به‌سر می‌برد، نوشت:

به‌نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

از بنده خدا ابن عثمان جانشین پیامبر خدا (ص) به خالد بن ولید و مهاجران و انصار و پیروان نیکوکاری که با وی هستند:

اما بعد، ای خالد! به تو دستور داده‌ام که در به‌کار بستن فرمان خداوند بکوشی، و با کسی که از

وی روی گردانیده و به دیگری روی آورده و از دین اسلام و راستی، به سوی گمراهی و مرگ بازگشته است، پیکار کنی. ای خالد! سفارش من بر تو این است که از نافرمانی آفریدگار یگانه بی‌انباز پرهیزی و تا می‌توانی به نرمی و آرامش رفتار کنی.

به سوی بنی حنیفه و مُسَیْلِمَه کذاب (دروغگو)، رهسپار شو. آگاه باش که تو هیچگاه به مردمی که در دلیری و سختی، همانند بنی حنیفه باشند، برنخورده‌ای. آنگاه که به ایشان رسی، پیش از فراخواندن آنان به اسلام، با ایشان پیکار مکن؛ و در راه درستکار گشتن آنان، تلاش کن. هر يك از ایشان که سخنان تورا بپذیرد، همان را از وی بپذیر، و هر کس که به تو پاسخ مثبت ندهد، دربارهٔ وی، شمشیر به کار گیر.

ای خالد! بدان که تو با مردمی نبرد می‌کنی که خدا و پیامبر وی محمد (ص) را باور ندارند. آنگاه که آهنگ پیکار کنی، به تن خویش، به کار جنگ پرداز و مسؤولیت آن را به کسی جز خودت مسپار. صفوف سپاهیان را بیارای و آمادگی رزمی پیکارگران خود را، استوار دار و در کار خویش دوراندیش باش. شاخه‌های راست و چپ لشکر خویش را به مردانی بسپار که از رفتار آنان خرسند باشی. بر سواره نظام خود، مردی دانا و بردبار بگمار. با بزرگان صحابهٔ پیامبر خدا (ص) که همراه تواند، رایزنی کن؛ زیرا که آفریدگار بزرگ و بلندپایه، به کمک رایزنی با ایشان تورا در کارها موفق خواهد کرد. حق و برتری مهاجران و انصار را بشناس. تن آسانی مکن و ناتوان مشو^۱. در برابر شمشیر، شمشیر، در برابر نیزه، نیزه و در برابر تیر، تیر به کار گیر. به مسلمانان همراه خویش سفارش کن که نکوکار و نرم‌گفتار باشند. در همنشینی خود، نیکو باش و به‌ویژه سفارش پیامبر خود محمد (ص) را دربارهٔ انصار نگاهدار. به نیکان ایشان نیکی کن و از لغزش بدان‌شان درگذر. و بگو که: هیچ توان و نیرویی جز به مدد خداوند، پدیدار نیست.

۱. یعنی اگر تن آسانی کنی، ناتوان خواهی گشت. م.

(۷/۲۸۳)

اندرنامهٔ ثمامه به مُسَیْلِمَه

کتاب الرقة، واقدی ص ۷۶.

ثمامة ابن اثال - که خداوند از وی خشنود باد - به مُسَیْلِمَه نوشت:

بازگرد و دعوی پیامبری مکن؛ زیرا که در امر پیامبری، تورا بهره‌ای نیست. درباره دریافت وحی از سوی خدا، بر او دروغ بسته و به دنبال خواهش دل خویش رفته‌ای. هان...^۲ و خاندان تو که تورا از این کار، بازدارند. اگر خالد برایشان فرود آید، نه به آسمان توانی رفت و نه راه گریزی در زمین خواهی یافت. دامنها را به بدی (و نافرمانی) نسبت به کسی آلوده‌ای که انتظار مرگ چنوبی را نمی‌توان داشت.^۳

۱. ثُمَامَةُ بن أُمِّال بن نُعْمَان... بن خنیفه، به اسلام گروید و از یاران پیامبر(ص) گشت (جمهره ص ۳۱۲). م.
۲. در اینجا عبارت متن، پریشان و مبهم است. متن چنین است: «ألا! وتندو مناك (؟) و قد مناك) و قومك أن يمنعوك». م.
۳. در اینجا نیز مفهوم متن، بر گردآورنده روشن نبوده است، ولی گویا متن استوار است. عبارت متن چنین است: «سحبت الذیول إلى سومة(؟) علی من یقل مثله یهلك. م.

(۸/۲۸۳)

نامه خالد به ابوبکر درباره قوم مُجَاعَة بن مُراره

کتاب الرّقة، واقدی ص ۹۲-۹۵.

پس خالد... با گروهی از مسلمانان که با وی بودند، پیش آمد. آنان در کنار کشته مُسَیْلِمَه ایستادند... خالد پرسید: مُجَاعَة بن مُراره کجاست؟... وی گفت: ای فرمانده چرا به شرط برخورداری از یاری مردمی که پشتیان منند، با من از در آشتی در نمی‌آیی؟ زیرا من می‌دانم که جز اسبان تیزتک، به پیکار تو نخواهند آمد... دژها را پر از جنگاوران می‌بینم... مُجَاعَة به ساکنان دژها، پیام فرستاده بود... به زنان دستور داده بود که زره بر تن کنند و کلاهخود بر سر نهند و شمشیر به‌دست، بر بالای دیوارهای دژها بایستند... به دنبال این کارها، خالد با وی راه آشتی در پیش گرفت (بنگرید: پیمان ۷۱)... وی به شمارش کشتگان مسلمانان پرداخت و شماره ایشان به يك هزار و دویست تن رسید که از آن میان، هفتصد تن حافظان قرآن بودند. این خبر به ابوبکر رسید. زنان مویه‌گر، در مدینه به شیون و زاری بر کشتگان برخاستند.

(راوی) گوید: یکی از مسلمانان، از مدینه به خالد نامه نوشت و او را به کشتار قبیله بنی‌خنیفه، تشویق کرد... هنگامی که این نوشته به‌دست خالد بن ولید رسید و بدان نگریست، گفت: «اگر آن پیمانی که با این مردم بسته‌ام در میان نبود، به این کار دست می‌یازیدم؛ ولی اکنون، راهی برای کشتار ایشان نیست.» سپس خالد، به ابوبکر، نوشت:

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

به بنده خدا، ابن عثمان، جانشین پیامبر خدا (ص) از خالد بن ولید^۲:

پس از سپاس و ستایش آفریدگار، بی گمان مردم یمامه بدانچه که خواست خدای - تبارک و تعالی - بود، روی آوردند، من با این مردم، برسیم و زری که دارند و به يك سوم چهارپایان و يك چهارم اسیران، به آستی رسیده‌ام، (بنگرید: پیمان ۷۱). امید است که ایزد - تبارک و تعالی - سرانجام صلح آنان را نیکو گرداند.

درود و رحمت و فزونی نعمت آفریدگار، بر تو باد.

۱. متن «ابیات» بنگرید به پانوشت ص ۳۴۸ - م.

۲. گویا خالد برای رعایت ادب و احترام، نام ابوبکر را پیش از نام خود در نامه آورده است؛ و گرنه، شیوه نوشتن نامه‌ها در صدر اسلام بدین گونه بوده است که نخست، نام نویسنده نامه و سپس، نام گیرنده نامه را می‌آورده‌اند. این شیوه را در فرمانهای حضرت علی (ع) و دیگر شخصیتها و نیز در پیمانها و فرمانهایی که در این کتاب، گردآمده است، به فراوانی می‌بینیم. - م.

(۹/۲۸۳)

پاسخ ابوبکر به نامه خالد

کتاب الرکة، واقدی ص ۹۵.

پس ابوبکر - که خدا از وی خشنود باد - به خالد نوشت:

پس از سپاس و ستایش آفریدگار، من نامه تو و آنچه را که درباره صلح با آن مردم یاد کرده بودی، خواندم. پس همه آنچه را که بر سر آن با آنان پیمان بسته‌ای، به انجام رسان و با ایشان راه فریب و نیرنگ در پیش مگیر. دست‌آورده‌های جنگی، اسیران و آن مقدار از دارایی بنی‌حنیفه را که خداوند در اختیار تو نهاده است، گرد آور و خمس آن را جدا کن و نزد ما بفرست تا در میان مسلمانانی که همراه ما هستند، بخش گردد. حق هر صاحب حقی را به وی بازده. والسلام.

(۱۱-۱۰/۲۸۳)

نامه حسان به ابوبکر و فرمان نکوهش‌آمیز ابوبکر به خالد^۱

کتاب الرقة، واقدی ص ۹۸-۱۰۰.

(این ابیات در دیوان چاپ شده حسان بن ثابت، نیامده است).

خالد بن ولید، دختر مُجّاعه را از وی به زنی خواست و او دختر خویش را به همسری خالد درآورد. خالد در آنجا (در یمامه) با وی همبستر گشت... و حسان بن ثابت، ابیات زیر را برای ابوبکر فرستاد؛ وی می‌گوید:

کیست پیامی را که گزاردن آن، چون سوهانی دلهای مسلمانان را می‌خراشد، به ابوبکر صدیق برساند؟^۲

آیا تو خرسند خواهی بود که خون از تنهای ما روان باشد، ولی خالد در یمامه به حجله دامادی برود؟

وی در حالی که دستها و سرهای ما از تنهایمان جدا گشته است، همه شب را با نوعروس خویش، در بستر به مغالزه می‌گذراند.

آنگاه که ما مسلمانان، سوی او می‌رویم، ما را از خود می‌رانند، ولی برای خویشان همسر خود، پشتیها و مخنه‌ها دوچندان می‌نهد.

یاران پیامبر خدا (انصار) به خالد نزدیک بودند، ولی چون دریافتند که وی از آنان دور گشته است، از او کناره گرفتند.

هیچ‌کس از مسلمانان، بجز يك تن، از پیوند خویشاوندی با این مرد یمانی، خرسند نبود^۳. در صورتی که بیش از يك هزار تن از مسلمانان، یا افزون بر این شمار^۴، در يك روز، بر لب آب کشته شده‌اند، چگونه می‌توان به چنین کاری رضا داد؟!

اگر بر آنچه می‌گذرد، تو خرسند باشی، ما نیز خرسند خواهیم بود؛ وگرنه، کارگزار خویش را بیدار ساز که وی خفته است.

(راوی) گوید: هنگامی که این ابیات به‌دست ابوبکر رسید، وی از آن رویداد در خشم شد... و سپس به خالد نوشت:

پس از ستایش آفریدگار، ای پسر ولید، به‌راستی که تو مردی آسوده‌دل و نسبت به فریادخواهی مسلمانان، بی‌اعتنا هستی^۵. زیرا در حالی که پیکر يك هزار و دویست تن از مسلمانان که از آن میان، هفتصد تن حافظان قرآن بوده‌اند، در آستانه خانه تو به خاک افتاده است، تو به زنان روی آورده و به آنان سرگرم گشته‌ای. اگر مُجّاعه پسر مُرارَه با صلح فریبکارانه خویش، اندیشه تورا

نفریفته است، با آنکه خداوند شما را بر وی و همراهان وی چیره ساخته است، انگیزه این گونه رفتارها چیست؟ ای خالد تورا به خدا سوگند می‌دهم که آیا چنین رفتاری زشت نیست؟ تو با در پیش گرفتن رفتارهایی این چنین، همانند مالک^۶ بن نویره گشته‌ای؛ پس بد^۷ بر تو و بر کارهای ناپسندی که در قبیله بنی‌مخزوم^۸ از تو سر زده است. والسلام^۹.

۱. بنگرید: الاشتقاق ص ۱۴۹-۱۵۰. م.
۲. ترجمه این بیت، از روی کتاب (الاشتقاق ص ۱۴۹)، انجام گرفته است. م.
۳. در متن از مصراع دوم این بیت، واژه‌ای حذف شده و آن واژه در نسخه خطی، «یص» بوده است. از این رو ترجمه این مصراع، از روی کتاب الاشتقاق این‌ترید، انجام پذیرفت. م.
۴. بنگرید: (پیمان ۸/۲۸۳). م.
۵. العزاء: بردباری نسبت به آنچه که از دست می‌رود؛ این واژه، نام یا عنوانی است برای فریادخواهی و درخواست یاری (لسان ۵۳-۵۲/۱۵). م.
۶. مالک بن نویره بن جهمه... یکی از مرتدان بود که در شورش رده به دست خالد بن ولید یا ضرار بن الأزور کشته شد (المعارف ص ۳۶۷؛ جمهره ص ۱۹۳ و ۲۲۴). م.
۷. السوءه: هرگونه کار و امر زشت را گویند. آنجا که این واژه به معنای دشنام و نفرین به کار رود، منصوب خواهد بود؛ چنان که گویند: سُوَّةٌ لِفُلَانٍ (بدا بروی) (لسان ۹۷/۱). م.
۸. مخزوم پسر یقطه بن مره... بن لوی بن غالب بود و بنی مخزوم تیره‌ای از قریش بودند (جمهره ص ۴۶۴؛ لسان ۱۷۸/۱۲). م.
۹. پس از این رویداد، ابوبکر، خالد را از فرمانروایی تمامه برکنار ساخت و به فرمانروایی شام گماشت. پس از مرگ ابوبکر، عمر او را از فرمانروایی شام نیز برکنار ساخت (الاشتقاق ص ۱۴۹). م.

(۱۳-۱۲/۲۸۳)

سخن درباره از دین برگشتن قبیله کنده

کتاب الرده، واقدی ص ۱۱۷-۱۴۶.

... و مردم حَضْرَمَوْت از قبیله کنده. بدین گونه که زیاد بن لیبید انصاری که از سوی پیامبر خدا(ص) بر ایشان فرمان می‌راند، در حَضْرَمَوْت اقامت داشت؛ و با ایشان نماز می‌خواند و زکاتی را که باید می‌پرداختند، از ایشان می‌ستاند.

پیوسته کار بدینسان بود تا آنکه... حکومت مسلمانان به دست ابوبکر افتاد. اشعث بن قیس کندی گفت: ای زیاد! ما سخنان تو و فراخواندن مردم به سوی این مرد (ابوبکر) را از تو شنیده‌ایم. آنگاه

که مردم بروی گرد آیند، ما نیز بهوی روی خواهیم آورد....
 مردم دو گروه گشتند: گروهی بر دین اسلام استوار ماندند... و دسته‌ای سرکشی کردند و از پرداخت زکات سر باز زدند.... سپس آنان بر زیاد شوریدند و او را از سرزمین خویش بیرون راندند و بر آن شدند که وی را بکشند. (راوی) گوید: زیاد برای فراخواندن مردم به فرمانبری، نزد هر قبیله‌ای از قبایل کنده می‌رفت، پاسخی ناخوش‌آیند می‌شنید. چون کار را چنین دید، به سوی مدینه رفت....

پس از آن زیاد همراه چهارهزار تن از مهاجران و انصار، از مدینه به آهنگ حَضْرَمَوْت بیرون رفت... وی به سوی یکی از قبایل کنده به نام بُتُوهِند، رهسپار گشت و آنان را محاصره کرد و با ایشان به پیکار پرداخت و آنان را شکست داد. سپس به سوی قبیله‌ای دیگر از کنده به نام بنی‌العاتک روانه گشت و آنان را نیز از پای درآورد.... پس از آن به آهنگ پیکار با قبیله‌ای دیگر از قبایل کنده به نام بنو ججر به راه افتاد... و دویست تن از ایشان را کشت... و بقیه از صحنه کارزار گریختند....
 آنگاه زیاد بن لبید، به سوی قبیله‌ای دیگر از کنده به نام بنی جَمْر رفت و آنان را نیز از پای درآورد.
 اشعث بن قیس از پیکارها و پیشرفتهای زیاد بن لبید آگاه گشت... وی در نزدیکی یکی از شهرهای حَضْرَمَوْت به نام یریم، با زیاد روبه‌رو گشت. در آنجا زمانی پیکار کردند و زیاد و سپاهیانش بسختی شکست خوردند و به درون آن شهر درآمدند....

اشعث بن قیس و یارانش در کنار شهر یریم فرود آمدند و زیاد و مسلمانان همراه وی را سخت در حصار گرفتند. (راوی) گوید: زیاد بن لبید، نامه‌ای [۱۲/۲۸۳] به مهاجر بن امیه مخزومی نوشت و در پیکار با اشعث، از وی یاری خواست.
 متن نامه در دست نیست.

چون خبر گرفتار آمدن زیاد به مهاجر بن امیه رسید، به سوی وی رهسپار گشت.... اشعث از آمدن وی آگاهی یافت و به یاران خویش دستور داد تا از دروازه شهر یریم، دور گردند. مهاجر بن امیه با یک‌هزار سوار، به درون شهر آمد و به زیاد پیوست. اشعث بازگشت و بر دروازه شهر اردو زد. وی به همه قبایل کنده پیام فرستاد... و به دنبال این پیام، مردمی بسیار، بهوی پیوستند... و زیاد و مهاجر بن امیه و همراهان آن دو را محاصره کردند و کار را بر آنان، دشوار ساختند. زیاد بن لبید، نامه‌ای به ابوبکر نوشت [۱۳/۲۸۳]

متن نامه در دست نیست.

هنگامی که نامه زیاد درباره رفتار مردم کنده و گردهم آمدنشان برای کارزار با مسلمانان، به دست ابوبکر رسید، وی و مسلمانان، از این رویداد، اندوهگین گشتند. ابوبکر، جز آن چاره ندید که نامه‌ای به اشعث بنویسد و به خواست وی، تن دردهد. پس ابوبکر به وی نوشت:

(۱۴/۲۸۳)

واقعی همچون فرمان پیشین

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

از بنده خدا، ابن عثمان جانشین پیامبر خدا (ص) بر امت وی، به اشعث بن قیس و آن گروه از مردم کینه که با وی هستند:

پس از سپاس از خدا و درود بر پیامبر وی: به راستی که خداوند - تبارک و تعالی - در کتاب خویش که بر پیامبر خود (ص) فر فرستاده است می گوید:

«ای مؤمنان! آن گونه که شایسته است، از نافرمانی خدا بپرهیزید، و تنها با داشتن اعتقاد به اسلام، با مرگ روبرو گردید. ^۱» من نیز شما را به روی گردانیدن از نافرمانی آفریدگار، فرمان می دهم و از گسستن پیمان وی و روی آوردن به آیینی دیگر، باز می دارم. از خواهش دل، پیروی مکنید تا شما را از راه خدا دور نسازد.

چنانچه کردارهای کارگزار من، زیاد بن لیبید، تنها عاملی است که شما را به روی گردانیدن از اسلام و سرپیچی از پرداخت زکات و ادا داشته است، من او را از فرمانروایی بر شما، دور می سازم و کسی را که دوست می دارید، بر شما می گمارم. به پیک این فرمان، دستور داده ام که چنانچه شما پذیرای حق گردید، به زیاد بگوید که از سرزمین شما دور گردد. از این رو به سوی حق بازگردید و به درگاه خداوند روی آورید (توبه کنید). آفریدگار جهان، ما و شما را به انجام دادن کاری که خرسندی وی در آن است، توفیق دهد.

والسلام.

چون این نوشته به دست اشعث رسید و آن را خواند،... یکی از جوانان بنی مرّه یعنی پسر عمّ اشعث، به فرستاده ابوبکر حمله برد و با شمشیر خود ضربتی بر وی زد و سر او را شکافت... زیاد بن لیبید به ابوبکر نامه ای نوشت [۱۵/۲۸۳] و او را از مرگ فرستاده اش و اینکه خود و همراهانش سخت در محاصره هستند، آگاه ساخت.

متن این نامه در دست نیست.

آنگاه که نامه زیاد به ابوبکر رسید... وی فرمانی برای عکرمه که آن روز در مکه بود، نوشت: [بنگرید: نامه زیرین]

(۱۶/۲۸۳)

فرمان ابوبکر به عکرمه واقعی همچون فرمان پیشین

اما بعد: بی‌گمان از خبر شورش و سرکشی اشعث بن قیس و قبیله‌های کنده، آگاه گشته‌ای. نامه زیاد بن لیب، به دست من رسیده و او در نامه خود نوشته است که مردم کنده، بر وی و یاران وی شوریده و در حَضْرَموت در شهر یریم، آنان را در محاصره گرفته‌اند. هنگامی که این نوشته مرا می‌خوانی، با همه یاران خود و کسانی از مردم مکه که با تو همراه گردند، به سوی زیاد برو؛ به سخنان وی گوش فراده و از وی فرمان بر، که او فرمانده توست. به هوش باش به هر قبیله‌ای از قبایل عرب که می‌گری، آنان را به نبرد با دشمن فراخوانی و به خواست خداوند، ایشان را در پیکار با اشعث بن قیس و یاران وی، با خود همراه سازی. والسلام.

عکرمه، رهسپار شد تا به صنّاء رسید؛ مردم آنجا را به رویارویی با دشمن فراخواند و آنان نیز به وی، پاسخ یاری دادند. سپس به سوی مأرب رهسپار گشت و در آنجا فرود آمد. مردم ذبّاء (؟ ذِمَار) از آهنگ وی آگاه گشتند و از رفتن عکرمه به جنگ مردم کنده، به خشم آمدند. به یکدیگر گفتند: بهتر است با سرگرم ساختن عکرمه، در درگیری با عموزادگان خویش، او را از رفتن به پیکار کنده و قبایل یمن، بازداریم؛ از این‌رو، بر آن شدند که چنان کنند. آنان بر [حذیفه بن عمرو که کارگزار ابوبکر در میان ایشان بود، شوریدند و او را از دیار خویش، بیرون راندند. وی به سوی عکرمه گریخت و به او پناه برد. حذیفه، درباره رفتار مردم ذبّاء و بازگشتن آنان از آیین اسلام و بیرون راندن خود وی از ذبّاء، نامه‌ای به ابوبکر نوشت [۱۷/۲۸۳]؛ و او را آگاه ساخت که خود به عکرمه پیوسته است و با وی به سر می‌برد.

متن این نامه، در دست نیست.

در پی این رویدادها، ابوبکر سخت برآشفته و سپس به عکرمه نوشت:

۱. ذِمَار: نام یکی از روستاهای یمن است که در دو منزلی صنّاء قرار دارد. برخی گفته‌اند که ذِمَار، نام دیگر صنّاء است (یاقوت ۲/۷۲۱-۲۲). م.

(۱۸/۲۸۳)

فرمان ابوبکر به عکرمه واقدی، مانند فرمان پیشین

اما بعد: هنگامی که نوشته مرا بخوانی، با تکیه بر یاری خدا، به سوی مردم ذبأ پیش برو و آنچه را که شایسته ایشان است، بر آنان فرود آور. ^۱ در بکار بستن این فرمان، کوتاهی مکن. چون این کار را به انجام رساندی، ایشان را دستگیر کن و نزد من بفرست و خود به سوی زیاد بن لیبید روانه شو؛ شاید — اگر خدای تعالی بخواهد — سرزمین حَضْرَمَوْت به دست تو گشوده شود. هیچ نیرویی جز به یاری آفریدگار بلندپایه بزرگ، پدیدار نیست. (و با رسیدن عکرمه، خداوند، مسلمانان را به پیروزی رسانید.)

عکرمه به قصد پیوستن به زیاد بن لیبید، به راه افتاد... اشعث برای رویارویی با زیاد بیرون آمد. زیاد و همراهانش شکست خوردند و به درون شهر حَضْرَمَوْت درآمدند و در آنجا پناه گرفتند. این خبر به عکرمه بن ابوجهل رسید. او به زیاد نامه‌ای نوشت [۱۹/۲۸۳] و زمان پیوستن خود را به وی، بر او معلوم کرد. متن این نامه در دست نیست.

... سپس مسلمانان، یکباره بر اشعث و سپاهیان وی تاختند و آنان را شکست دادند؛ بدانسان که ایشان را ناگزیر ساختند تا به بزرگترین دژ خود پناه برند؛... زیاد بن لیبید، عکرمه بن ابوجهل و مهاجر بن امیه و همه مسلمانان روی به دژ آورده در پیرامون آن، فرود آمدند و دژ را از هر سو در میان گرفتند. محاصره سخت گشت.... و خبر گرفتار آمدن اشعث و همراهان وی به قبیله‌های کِنده رسید.... قبایل کِنده به عزم کارزار با مسلمانان، به راه افتادند... زیاد از حرکت مردم کِنده به سوی خود، آگاه گشت.... عکرمه به وی گفت: صلاحدید من آن است که تو بر دروازه دژ بمانی و در محاصره، پافشاری کنی تا من به کارزار آن مردمان بروم.... اشعث، درباره حرکت مردم قبیله‌های کِنده و تصمیم فرماندهان اسلامی، چیزی نمی‌دانست. جز آنکه چون محاصره او و همراهانش به درازا کشید و گرسنگی و تشنگی آنان فزونی یافت، به زیاد پیام فرستاد که به او و خانواده او و ده تن از بزرگان یاران وی، پناه دهد. زیاد، درخواست اشعث را پذیرفت و میان ایشان پیمان‌نامه‌ای نوشته شد [۲۰/۲۸۳]

متن این پیمان نامه، در دست نیست.

مردم دژ چنین پنداشتند که اشعث برای همه ایشان، پناه خواسته است؛ از این رو خاموش ماندند و سخنی نگفتند.

این خبر به عکرمه رسید. به کسانی که با وی در پیکار بودند گفت: شما برای چه پیکار می‌کنید؟

گفتند: ما در راه یاری به سرور خویش اشعث، با شما در کارزاریم. عیگرمه گفت: سرور شما پناه خواسته است و این، نامهٔ زیاد بن لیبید است [۲۱/۲۸۳] که در آن، مرا از پناه خواستن اشعث، آگاه ساخته است؛ و نامه را به سوی ایشان افکند.

متن نامه در دست نیست.

هنگامی که ایشان نامه را خواندند گفتند: ای فرمانده سپاه مسلمانان! ما باز می‌گردیم، که ما را نیازی به پیکار با تو نیست.

اشعث بن قیس، همراه خانوادهٔ خویش، از دژ به زیر آمد... زیاد پس از آسوده گشتن از سوی اشعث و همراهان وی، به درون دژ رفت. او جنگاوران را می‌گرفت و برای گردن زدن آماده نگاه می‌داشت و سپس آنها را يكبهيك، پیش می‌آورد و گردن می‌زد^۲. وی در حالی که با این شیوه، سرگرم کشتن جنگاوران اشعث بود، ناگاه فرمانی از ابوبکر به دستش رسید که در آن، نوشته شده بود:

۱. یعنی کيفری درخور رفتارشان، به آنان ده. م.

۲. متن «يَضْرِبُ رِقَابَهُمْ صَبْرًا» الصَّبْرُ: زندانی کردن و بازداشتن؛ قتل صَبْرًا: آماده نگاهداشتن کسی برای کشتن و سپس کشتن او. نیز به معنی جلو آوردن و کشتن انسانی است (کتاب العین ۱۱۵/۷؛ لسان ۴۳۸/۴). م.

(۲۲/۲۸۳)

فرمان ابوبکر به زیاد، واقدی، مانند فرمان پیشین

اما بعد: ای زیاد! اشعث بن قیس از تو پناه خواسته است؛ وی بی‌گمان به فرمان من از دژ فرود آمده است. آنگاه که این نوشتهٔ من به دست تو رسد، وی را با بزرگداشت، نزد من بفرست. از بزرگ‌زادگان کنده – چه خرد و چه کلان – هیچ‌کس را مکش. والسلام.

۲۸۴

فرمان ابوبکر به کارگزاران خود در میان از دین برگشتگان

طبری ص ۲۰۱۳-۲۰۱۴.

ابوبکر به کارگزاران خود در میان از اسلام برگشتگان نوشت:
 اما بعد: در نظر من، محبوبترین کسی که وی را در کارهای خود راه دهید، کسی است که بر دین
 خود استوار مانده است. هر که می‌خواهد بازگردد، به‌وی اجازه بازگشت دهید. در پیکار با دشمنان
 اسلام، از روی گردانندگان از اسلام، یاری نخواهید.

۲۸۵

نیز نامه‌ای از ابوبکر به مهاجر

طبری ص ۲۰۱۴-۲۰۱۵.

از موسی بن عقبه آورده‌اند... که ابوبکر به [مهاجر] نوشت:
 از رفتار تو با زنی که دشنامنامه پیامبر خدا (ص) را به آواز خوانده بود، آگاه گشتم. اگر در
 کیفر دادن به وی، بر من پیشی نجسته بودی، بی‌گمان به کشتن وی فرمان می‌دادم؛ چرا که کیفر
 گناه نسبت به پیامبران، همانند کیفر دیگر گناهان نیست. از این‌رو، هر مسلمانی که چنین کند، روی
 از دین برتافته است؛ و نیز چنانچه از هر غیرمسلمان هم‌پیمان با مسلمانان چنین رفتاری سرزند،
 فریبکار و دشمن مسلمانان خواهد بود.

۲۸۶

نیز فرمانی از ابوبکر

طبری ۲۰۱۵.

[ابوبکر]... درباره زنی که هجوتامه مسلمانان را به آواز خوانده بود، نوشت: اما بعد: به من گفته‌اند که تو دست زنی را که هجوتامه مسلمانان را به آواز خوانده بود، بریده و دندانهای پیشین وی را برکنده‌ای. چنانچه وی خود را مسلمان می‌نامد، که کیفر وی تعزیر و تنبیه است، نه بریدن اندام؛ نیز اگر زن نامسلمانی است که در پناه اسلام به سر می‌برد، آنچه که تو از آن چشم پوشیده‌ای، گناهی بزرگتر از دوگانه‌پرستی (شُرک) است. اگر من به تو چنین دستوری داده بودم، به کاری ناپسند دست زده بودم. خواستار آسایش مردم باش. از بریدن اندام کسان، جز آنگاه که قصاصی در میان باشد، پرهیز؛ زیرا که آن، خود، گناه است و نیز انگیزه تنفر مردم خواهد بود.

۲۸۷

نیز فرمانی از ابوبکر

طبری ۱۹۹۹-۲۰۰۸.

پیامبر خدا (ص) درگذشت. در آن هنگام، زیاد بن لیبید بیاضی در حَضْرَمَوْت، عَکَّاشَةُ بن مِخْصَن در السُّكَّاسِيك وَالسُّكَّوَك، و مهاجر در میان مردم کنده، کارگزاران و نمایندگان وی در شهرهای حَضْرَمَوْت بودند.... ابوبکر برای مهاجر و مُفِیرَة بن شعبه، فرمانی نوشت:

چنانچه تا رسیدن این فرمان من، به پیروزی دست نیافته‌اید، در صورتی که با پیکار و به کار گرفتن نیرو، بر ایشان چیره گشتید، جنگاوران را از دم تیغ بگذرانید و زنان و فرزندان را اسیر بگیرید؛ مگر آنکه به فرمان من، گردن نهند. اگر پیش از رسیدن فرمان من، به صلحی دست زده‌اید، باید ایشان را از جایگاههایشان بیرون رانید؛ زیرا که من خوش ندارم کسانی را که به چنان کارهایی روی می‌آورند، در جایگاهها و سرزمینشان به جای گذارم؛ تا بدانند که بهراستی بد کرده‌اند و باید کیفر پاره‌ای از کرده‌های بد خویش را ببینند.

[متن خطبة حجة الوداع]

(٢٨٧/الف)

خطبة حجة الوداع

الحمد لله نحمدُه. ونستعينُه، ونستغفرُه ونتوبُ إليه، ونعوذُ بالله من شرور أنفسنا ومن سيئات أعمالنا. من يهدهُ الله فلا مضيلَ له، ومن يضلِلْ فلا هاديَ له. وأشهدُ أن لا إلهَ إلا اللهُ وحده لا شريكَ له، وأشهدُ أنْ مُحَمَّدًا عبده ورسوله.

أوصيكمُ عبادَ اللهِ بتقوى اللهِ، وأحسبكم على طاعته، وأستفتحُ بالذي هو خيرُ. أما بعدُ أيها الناسُ: اسمعوا مِنِّي أبينَ لكم، فإنِّي لا أدرى لعلِّي لا ألقاكمُ بعدَ عامي هذا، في موقفي هذا.

أيها الناسُ! إن دماءكم وأموالكم وأعراضكم حرامٌ عليكم إلى أن تلقوا ربكم، كحرمةِ يومكم هذا، في شهركم هذا، في بلدكم هذا. ألا هل بلغت؟ اللهم فاشهد. فمن كانت عنته أمانةً فليؤدها إلى من أتممه عليها. وإن ربا الجاهلية مَوْضوعٌ، ولكن رؤوسُ أموالكم لا تظلمون ولا تظلمون. قضى اللهُ أنه لا ربا. وإن أول ربا أبدأ به، ربا عمى العباس بن عبد المطلب. وإن دماء الجاهلية مَوْضوعَةٌ، وإن أول دم نبدأ به، دم عامر بن ربيعة بن الحارث بن عبد المطلب. وإن مآثر الجاهلية مَوْضوعَةٌ، غير السدانة والسقاية. والعمد قودٌ. وشبه العمد ما قتل بالعصا والحجر. وفيه مائة بغير. فمن زاد فهو من أهل الجاهلية. ألا هل بلغت؟ اللهم فاشهد.

أما بعدُ أيها الناسُ! إن الشيطانَ قد يئسَ أن يُعبَدَ في أرضكم هذه. ولكنه قد رضى أن يُطاعَ فيما سوى ذلك، مما تحقرون من أعمالكم. فاحذروهُ على دينكم. أيها الناسُ! «إنما النسوةُ زيادةٌ في الكفر، يُضِلُّ به الذين كفروا يحلونَّه عاماً ويحرمونه عاماً، ليواطئوا عدة ما حرم اللهُ، فيحلوا ما حرم اللهُ ويحرموا ما أحلَّ اللهُ. وإن الزمانَ قد استدارَ كهَيْئته يومَ خلق اللهُ السمواتِ والأرضَ، «وإن عدةَ الشهورِ عندَ اللهِ اثنا عشرَ شهراً في كتابِ اللهِ يومَ خلقَ السمواتِ والأرضَ، منها أربعةٌ حُرُمٌ» ثلاثة متوالياتٍ وواحدٌ فردٌ: ذوالقعدةِ و ذوالحجَّةِ والمُحَرَّمُ ورجبُ مُضَرَ، الذى بينَ جمادى و شعبان. ألا هل بلغت؟ اللهم فاشهد.

أما بعدُ أيها الناسُ! إن لِنسائكم عليكم حقاً ولكم عليهنَّ حقٌ: لكم عليهنَّ أن لا يوطئنَ فرشكم غيركم، ولا يَدْخِلنَّ أحدًا تَكرهونه بيوتكم إلا بإذنينكم، ولا يأتينَ بفاحشةٍ، فإن فعلنَّ، فإنَّ اللهُ قد أنزَلَ لكم أن تغضلوهنَّ وتهجروهنَّ فى المضاجعِ، وتضربوهنَّ ضرباً غير مبرحٍ، فإن انتهينَّ وأطعنكم،

فَعَلَيْكُمْ رِزْقُهُنَّ وَكُسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ. وَاسْتَوْصُوا بِالنِّسَاءِ خَيْرًا فَإِنَّهُنَّ عِنْدَكُمْ عَوَانٌ، لَا يَمْلِكُنَّ لِأَنْفُسِهِنَّ شَيْئًا، وَإِنَّكُمْ إِنَّمَا أَخَذْتُمُوهُنَّ بِإِمَانَةِ اللَّهِ، وَاسْتَحْلَلْتُمْ فُرُوجَهُنَّ بِكَلِمَةِ اللَّهِ. فَاتَّقُوا اللَّهَ فِي النِّسَاءِ وَاسْتَوْصُوا بِهِنَّ خَيْرًا. أَلَا هَلْ بَلَّغْتُ؟ اللَّهُمَّ فَاشْهَدْ.

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ، وَلَا يَجِلُّ لِأَمْرِي مَالُ أَخِيهِ إِلَّا عَنِ طَيْبِ نَفْسٍ مِنْهُ. أَلَا هَلْ بَلَّغْتُ؟ اللَّهُمَّ فَاشْهَدْ.

فَلَا تَرْجِعُنَّ بَعْدِي كُفْرًا يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ. فَإِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنِ اخَذْتُمْ بِهِ لَنْ يَضِلُّوا بَعْدَهُ: كِتَابَ اللَّهِ وَسُنَّةَ نَبِيِّهِ. أَلَا هَلْ بَلَّغْتُ؟ اللَّهُمَّ فَاشْهَدْ.

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنْ رَبِّكُمْ وَاحِدٌ وَإِنْ آبَاكُمْ وَاحِدٌ. كُلُّكُمْ لِأَدَمَ؛ وَآدَمُ مِنْ تُرَابٍ. أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ، وَلَيْسَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى عَجَبِي فَضْلٌ إِلَّا بِالتَّقْوَى. أَلَا هَلْ بَلَّغْتُ؟ اللَّهُمَّ فَاشْهَدْ. قَالُوا: نَعَمْ. قَالَ: فَلْيَبْلَغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ.

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنْ اللَّهُ قَدْ قَسَمَ لِكُلِّ وَارِثٍ نَصِيْبَهُ مِنَ الْمِيرَاثِ، وَلَا يَجُوزُ لِوَارِثٍ وَصِيَّةٌ. وَلَا يَجُوزُ وَصِيَّةٌ فِي أَكْثَرِ مِنَ الثَّلَاثِ، وَالْوَالِدُ لِلْفِرَاشِ، وَاللِّعَاطِرُ الْحَجَرُ. مَنْ ادَّعَى إِلَى غَيْرِ أَبِيهِ أَوْ تَوَلَّى غَيْرَ مَوَالِيهِ، فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، لَا يَقْبَلُ مِنْهُ صَرْفٌ وَلَا عَدْلٌ. وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ.

(الف/۲۸۷)

خطبه بازپسین حج پیامبر(ص)

این بخش را با خطبه مشهور پیامبر(ص) که در بازپسین حج خود، در روز عرفه، از کوه رحمت القاء کرده است، به پایان می‌بریم. آن روز، پیامبر خدا در حالی که پیام مزده کمال دین اسلام را دریافته بود: «امروز دین شما را برایتان به کمال رسانیدم و شما را از برترین حد نعمت خویش، برخوردار ساختم و خرسند گشتم که اسلام، آیین شما باشد»، این خطبه را ایراد کرد.

البيان والتبيين، جاحظ (چاپ ۱۳۵۱) ۲/۲۴-۲۵؛ سيرة ابن هشام ص ۹۶۸؛ تاريخ يعقوبی ۲/۱۲۲-۱۲۳؛ طبری ص ۱۷۵۳-۱۷۵۵؛ إمتاع الأسماع، مقریزی ۱/۵۲۲-۵۲۳، ۵۲۹-۵۳۲؛ إعجاز القرآن، باقلانی ص ۱۹۸-۲۰۰؛ المغازی، واقدي (خطی) ۲/۲۴۸-ب- ۲۴۹/الف (۱۱۰۳) نسخه چاپی).

مقابله کنید: ترمذی: بابهای تفسیر سورة توبه؛ ابوداود ۵۷/۱۱؛ ابن ماجه ۶/۲۲، ش ۱۷۱۲-۱۷۱۴؛ السنن الكبرى؛ بیهقی ۸/۵، مسند طيالسی، بعمر ۱۵۷/۲-۱۵۸؛ الحلبي ۳/۳۶۶-۳۶۷؛ بس ج ۱/۲، ص ۱۳۱-۱۳۴؛ صحيح مسلم، كتاب الحج ش ۱۵۷؛ صحيح بخاری ۳/۳۷۳؛ ۲/۱۳۲/۲۵، ۲، ۳، ۴؛ ۱۱/۷۷/۶۴؛ ۱۲/۲۴/۹۷؛ بث، واژه «برح»؛ الوفاء،

ابن الجوزی ص ۵۲۸-۵۲۹، ۵۳۳؛ المطالب العالیه ابن حجر، ش ۱۲۰۲ (وی به ابی‌تعلی نیز ارجاع داده است.)؛ حجة‌الوداع و عمرات النبی (ص)، الکاندهلوی، حبیب الرحمن الأعظمی. بنگرید:

R. Blachère, L'Allocution de Mohamét lors du pèlerinage d'adieu, dans: Mélanges Massignon, 1, 223-249- Caetani, Annali dell'Islam, 11, 77-W. Muir, life of Mohammed, Edinburgh 1912, p. 472-474- Arthur Jeffery, A Reader on Islam, s'Gravenhage, 1963, p. 306-308-Die Abschiedspre digt des propheten des Islams (zitiertimal-Islam, zeitschrift von Muslimen in Deutschland, Muenchen, 1979, No 4, p. 7-8).

ستایش خدای را سزااست؛ وی را می‌ستاییم و از او یاری می‌خواهیم؛ از وی درخواست آمرزش می‌کنیم و از گناه، به طاعت وی بازمی‌گردیم! از بدیهای جانهای خویشان و کردهای بد خود، به وی پناه می‌بریم. آن کس را که خداوند، راه نماید، هیچ کس و هیچ چیز، وی را گمراه نتواند ساخت؛ و هر کس را که او گمراه سازد، هیچ راهنمایی برای وی نخواهد بود. گواهی می‌دهم که آفریدگاری جز خداوند یگانه بی‌انبار، نیست، و محمد، بنده و پیام‌آور اوست.

ای بندگان خدا! شما را به پرهیز از نافرمانی وی سفارش می‌کنم و به فرمانبری از او برمی‌انگیزم و گفتار خویش را با بهترین سخن، آغاز می‌کنم.

پس از سپاس و ستایش خدا! ای مردم! به سخن من گوش فرادهید تا برای شما بیان کنم؛^۲ زیرا که من نمی‌دانم، شاید پس از امسال، دیگر هیچگاه شما را در این جایگاه نبینم.

ای مردم! تا آنگاه که به دیدار پروردگار خود روید^۳، خونها، داراییها و عرضهای^۴ شما بر یکدیگر حرام است، همانند حرمت این روز و این ماه و این شهر شما. هان! آیا پیام حق بگذاردم؟^۵ بار خدایا تو گواه باش. هر کس که امانتی به وی سپرده‌اند، باید آن را به سپارنده‌اش بازگرداند. بهراستی که فزون خواهی (ربای) زمان جاهلیت، از میان رفته است، ولی سرمایه‌های شما از آن خود شماست، بی‌آنکه ستم کنید یا بر شما ستمی رود. به فرمان خدا، ربا از میان رفته است. نخستین ربایی را که از میان برمی‌دارم، ربای عم من عباس بن عبدالمطلب است.

بی‌گمان، خونهای ریخته شده زمان جاهلیت، در اسلام به فراموشی سپرده شده است و نخستین خون فراموش گشته که بدان سخن آغاز می‌کنم، خون عامر بن ربیع بن حارث بن عبدالمطلب است.

همانا افتخارهای یادکردنی دوره جاهلیت، به جز خدمتگزاری خانه خدا^۶ و آب دادن به حاجیان^۸، از میان رفته است.

در قتل عمد، کشته را باید بکشند. قتل شبه عمد، همچون کشتن با عصا و سنگ است و خونبهای چنین کشته‌ای یکصد شتر است، و هر کس بر این مقدار بیفزاید، در شمار مردمان جاهلیت